



بی نظیر بوتو دختر شرق

خاطرات

بی نظیر بوتو، نخست وزیر فقید پاکستان

ترجمہ

علیر ضاعیاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

بی نظیر بوتو

دختر شرق

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

بی نظیر بوتو دختر شرق

خاطرات

بی نظیر بوتو، نخست وزیر فقید پاکستان

ترجمہ

علیر ضاعیاری



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۶

Bhutto, Benazir

بو تو، بی نظیر، ۱۹۵۳-۲۰۰۷ م

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور: بی نظیر بو تو، دختر شرقی؛ خاطرات بی نظیر بو تو، نخست وزیر فقید پاکستان / ترجمه

علیر ضاعیاری

تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶

مشخصات نشر:

۵۷۵ ص.

مشخصات ظاهری:

978-964-423-683-9

شابک:

وضعیت فهرست نویسی: فویا

عنوان اصلی: Daughter of the East: An Autobiography, 2007

یادداشت:

خاطرات بی نظیر بو تو، نخست وزیر فقید پاکستان

عنوان دیگر:

بو تو، بی نظیر، ۱۹۵۳-۲۰۰۷ م

موضوع:

نخست وزیران - پاکستان - سرگذشتنامه

موضوع:

پاکستان - سیاست و حکومت - ۱۹۷۱ - ۱۹۸۸ م

موضوع:

پاکستان - سیاست و حکومت - ۱۹۸۸ م

موضوع:

عیاری، علیرضا، ۱۳۳۹ - مترجم

شناسه افزوده:

DS۳۸۵/۹/۳

۱۳۸۶

رده بندی کنگره:

۹۵۴/۹۱۰۵۰۹۲

رده بندی دیویی:

۱۱۵۵۲۲۶

شماره کتاب شناسی ملی:



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹

تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲

تلفن: ۲۹۹۹۳۲۵۵

فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، رویروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۳۶۰۷۲۴

بی نظیر بو تو، دختر شرقی

ترجمه علیرضا عیاری

خاطرات بی نظیر بو تو، نخست وزیر فقید پاکستان

صفحه پرداز: فاطمه دلوانی

ویراستار: محمد حسین خسروانی

حروف نگاری: چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

شمارگان: ۳۱۵۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۶

قیمت: ۳۲۰۰ تومان

ISBN: 978-964-423-683-9

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۶۸۳-۹

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۹	مقدمه مترجم
۱۵	مقدمه نویسنده
۳۳	فصل اول: ترور پدرم
۵۵	فصل دوم: سالهای حضور در زندان
۸۵	فصل سوم: اخبار و بازتابهای حضور در المر تفضی، اولین تجربه من از دموکراسی
۱۱۵	فصل چهارم: اخبار و بازتابهای حضور در المر تفضی، خواب و خیال حضور در آکسفورد
۱۴۳	فصل پنجم: اخبار و بازتابهای حضور در المر تفضی، خیانت ضیاء الحق
۱۶۹	فصل ششم: اخبار و بازتابهای حضور در المر تفضی، قتل قضایی پدرم
۲۲۵	فصل هفتم: آزادی از المر تفضی، رویارویی دموکراسی با حکومت نظامی
۲۳۹	فصل هشتم: زندان انفرادی در سوکور
۲۷۷	فصل نهم: محبوس در زندان قدیمی مادرم در کراچی
۳۰۵	فصل دهم: دو سال در زندان فرعی
۳۳۵	فصل یازدهم: سالهای تبعید
۳۷۱	فصل دوازدهم: مرگ برادرم شاه نواز

۴۰۵	فصل سیزدهم: بازگشت به لاهور و قتل عام آگوست ۱۹۸۶
۴۵۷	فصل چهاردهم: ازدواج با آصف زرداری
۴۷۷	فصل پانزدهم: امید تازه برای نیل به دموکراسی
۴۸۷	فصل شانزدهم: سقوط هواپیمای ضیاء الحق و پیروزی مردم در انتخابات
۵۰۹	فصل هفدهم: نخست‌وزیری و مسائل پیش رو
۵۵۷	آلبوم تصاویر:

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

مقدمه مترجم

کتاب «پی نظیر بوتو، دختر شرق» خاطرات رئیس فقید حزب مردم پاکستان و فرزند ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر مرحوم آن کشور است. نویسنده در این کتاب سعی داشته با تشریح روان زندگی پرماجرایی خود را که شامل تجربیات و خاطرات تلخ و شیرین بسیاری است به تصویر بکشد.

مترجم بر آن است تا در این فرصت ضمن ارائه و شرح مختصر وضعیت پاکستان و مروری بر اوضاع و احوال آن کشور نگاهی نیز به شخصیت و افکار نافذ و ارزشمند این بانوی مسلمان که به صورت ناجوانمردانه و فجیع ترور شد و جان خود را در راه احیاء و ابقاء دموکراسی گذاشت، داشته باشد.

هولیت جنرالیایی، اجتماعی و سیاسی پاکستان

کشور پاکستان با وسعتی معادل ۸۷۹۰۰۰ کیلومتر مربع و ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت با همت و الای محمد علی جناح (قائد اعظم) مؤسس و اولین رئیس جمهور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی از کشور هند جدا و به استقلال رسید.

این کشور با کشورهای جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، چین و هندو همچنین دریای عمان و اقیانوس هند هم مرز می باشد.

در حال حاضر ۷۰ میلیون نفر از جمعیت این کشور در سند، ۵۰ میلیون نفر در پنجاب، ۱۳ میلیون نفر در سرحد، حدود ۷ میلیون نفر در بلوچستان و بقیه نیز در مناطق شمالی زندگی می کنند.

پاکستان دلرای فرهنگ و اقوام ناهمگن است و بافت جامعه آن فئودالی و قبیله‌ای است. گروه‌های قومی پاکستان عبارتند از: پنجابی، پشتو، بلوچ، مهاجر، ساراکی و هزاره‌ها. نواحی قبیله‌ای که نیمه خودمختار هم هستند از هفت قسمت تشکیل شده‌اند. در این کشور هر یک از این بخش‌های هفت گانه ناحیه خودگردان اداری نامیده می شود و عبارتند از: باجوړ، موماند، خیبر، ارکزای، کورام و وزیرستان شمالی و جنوبی.

با گذشت ایام سرزمین‌های قبیله‌نشین به کانون فعالیت ستیزه‌جویانی مبدل شده‌اند که بعضاً حتی از اقصی نقاط جهان برای مبارزه و جهاد با آمریکا در افغانستان به این منطقه آمده‌اند. طالبان [با هر دو ملیت پاکستانی و افغانستانی]، القاعده، چیچنی‌ها و جنبش اسلامی از پاکستان از جمله این نیروها هستند. ظهور طالبان مولز نه سیاسی در منطقه قبایل را برهم زده است.

درگیری‌ها و تضادهای مستمر قومی، اسلام‌گرایی، تروریسم، نفوذپذیری مرزها، مواد مخدر، نیاز به تجدیدنظر در سازمان دستگاه اداری - اجرایی، نابسامانی و عقب‌ماندگی اقتصادی و جمعیت رو به رشد (در حال حاضر ششمین کشور پر جمعیت جهان است و بر اساس تخمین و ارزشیابی‌های صورت گرفته توسط سازمان ملل و مجامع ذی ربط در آینده نه چندان دور و پس از کشورهای هند و چین در مقام سوم جمعیتی جهان خواهد بود)، مهم‌ترین چالش‌های داخلی پاکستان به شمار می روند. ذیلاً به بعضی از موارد مطروحه اشاره می گردد:

تروریسم

پاکستان به سبب وضعیت خاص جغرافیایی و انسانی و بعضاً تعصبات فرقه‌ای و ازسویی فقر اقتصادی و با گذشت زمان به گونه خاصی از تعارض مربوط به تروریسم رسیده است.

قاچاق مواد مخدر

دولت مشرف در تلاش بوده است تا با این معضل مبارزه کند. اما همسایگی با

کشور افغانستان که در حال حاضر یکی از کانونهای اصلی پرورش تریاک در جهان است کار را بسیار پیچیده کرده است.

نفوذپذیری مرزها

همجواری پاکستان با کشور افغانستان و طولانی بودن مرزهای مشترک بین دو کشور بسیاری از معادلات بجاری اسلام آباد را تحت تأثیر قرار داده است.

نابسامانی و عقب ماندگی اقتصادی

هرچند غرب و در رأس آن ایالات متحده آمریکا، پاکستان را به خاطر آزمایشهای هسته‌ای سال ۱۹۹۸ تحریم کرده بودند، ولی اقدام مشرف به انجام کودتای نظامی علیه یک دولت منتخب، این تحریم‌ها را تشدید ساخت.

جمعیت رو به رشد

علی‌رغم پاره‌ای مسائل و معضلات اقتصادی، جمعیت پاکستان در یک رشد دائمی است و این عامل یکی از نگرانیهای اصلی دولت جهت تهیه مایحتاج عمومی، امکانات آموزشی، پزشکی و از این قبیل است.

شرح حال بی نظیر بوتو

خانواده بوتو مانند خانواده نهر و - گاندی در هند یکی از مشهورترین خاندان سیاسی در جهان معاصر به شمار می‌روند.

پدر بی نظیر، فقید ذوالفقار علی بوتو در اواخر دهه ۶۰ و در اعتراض به سیاستهای غربگرایانه و سرمایه‌داری ایوب خان، حزب خلق پاکستان را بنیان نهاد. ذوالفقار علی بوتو در اوایل دهه ۷۰ میلادی نخست وزیر پاکستان بود و دولت وی یکی از معدود دولت‌های غیر نظامی پاکستان پس از استقلال این کشور بود.

بی نظیر بوتو بعنوان اولین فرزند ذوالفقار علی بوتو از مادری ایرانی‌الاصل در سال ۱۹۵۳ متولد شد. او تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاههای هاروارد آمریکا و آکسفورد انگلستان انجام داد.

با وجود اینکه بی نظیر بوتو در ابتدا تمایل چندانی به فعالیت سیاسی از خود نشان نمی‌داد اما به تدریج به عرصه سیاسی پاکستان کشیده شد و بعد دوبار به عنوان

نخست وزیر این کشور انتخاب شد، هر چند هر دو بار به اتهام واهی و بی اساس فساد از سوی رئیس جمهور بر کنار شد (جرم های مطروحه منتصب به وی و همسرش هرگز به اثبات نرسیدند).

خانم بوتو در زمان لوج محبوبیت خود، یعنی بعد از نخستین پیروزی انتخاباتی اش، یکی از شناخته شده ترین رهبران زن در جهان به حساب می آمد.

بی نظیر اراده قاطع و سرسختی را از پدرش به ارث برده بود. پدر وی بعد از یک کودتای نظامی در سال ۱۹۷۷ توسط ژنرال ضیاء الحق دستگیر و به اتهام قتل زندانی شد. ذوالفقار علی بوتو دو سال بعد اعدام شد و بی نظیر نیز قبل از مرگ پدرش زندانی شد و ۵ سال را در حبس انفرادی گذراند. دورانی که او در خاطر اش آن را بسیار سخت و طاقت فرسا توصیف می کند.

خانم بوتو در مقاطعی که برای مداوای پزشکی از زندان خارج شد، دفتر حزب مردم پاکستان را در لندن تأسیس کرد و فعالیت سیاسی خود علیه ژنرال ضیاء را آغاز کرد. وی در سال ۱۹۸۶ به پاکستان بازگشت و دو سال بعد هنگامی که ژنرال ضیاء بر اثر انفجار هواپیمایش کشته شد، او به عنوان اولین نخست وزیر منتخب در یک کشور اسلامی به قدرت رسید.

بی نظیر بوتو و همسرش آصف علی زرداری، با اتهامات متعددی مبنی بر فساد روبرو بوده اند، اما تاکنون هیچکدام از این اتهامات در دادگاه ثابت نشده است. اما این امر موجب شد تا او به همراه خانواده خود طی مدت هشت سال در لندن و دویس در تبعیدی خودخوانده به سر برد.

در پی فرصت بوجود آمده و تقاضای ملاقات بین ژنرال مشرف و بی نظیر بوتو در دویس شرایط تغییر کرده و بوتو آنرا فرصتی برای بازگشت به پاکستان دانست.

بوتو در رابطه با تصمیم خود مبنی بر بازگشت به پاکستان به خبرنگاران گفت که بازگشت او به پاکستان در حقیقت چیزی است که او و دوستداران دموکراسی و حقوق بشر منتظر آن هستند. او در ادامه این نشست خبری افزود: تهدیدهای بسیاری برای ترساندن او و هوادارانش به کار گرفته شده اما مسلمانان می دانند که اگر زنی را مورد حمله قرار دهند به جهنم خواهند رفت. او اضافه کرد که بازگشت وی یک نقطه عطف است و

بازگشتی از دیکتاتوری به دموکراسی و از خشونت به صلح است.

در پی رایزنی‌ها و مشورت با دوستان خود، بی نظیر سرانجام در نخستین ساعات بامداد جمعه ۱۹ اکتبر ۲۰۰۷ و مصادف با ۲۷ مهر ماه ۱۳۸۶ و از طریق فرودگاه کراچی وارد پاکستان می‌شود. با وجود تدابیر شدید امنیتی و در حالی که بیش از صدها هزار نفر برای استقبال از او به فرودگاه آمده بودند انفجار دو بمب در فاصله بسیار نزدیک از کاروان حامل وی در شهر کراچی دست کم یکصد و سی کشته و دهها زخمی به جای گذاشت. در این انفجارها که بسیاری از کارشناسان آنرا عملی کاملاً حساب شده می‌دانند بوتو آسیبی ندید اما پنجره اتومبیلی که وی بر آن سوار بود خرد و در آن نیز از جا کنده شد. بی نظیر بوتو تحت تأثیر افکار و عقاید خود و بدون هر گونه نگرانی و احیاناً بدون هیچ ترسی همچنان برای احیای دموکراسی در کشور تلاش می‌کرد.

بی نظیر بوتو، نخست وزیر پیشین پاکستان و یکی از رهبران اصلی مخالف این کشور روز پنجشنبه ششم دی ماه ۱۳۸۶ در راولپندی بر اثر اصابت گلوله که در پی آن انفجاری انتحاری نیز صورت گرفت جان به جان آفرین تسلیم کرد.

از بی نظیر بوتو یک پسر ۱۹ ساله بنام بیلاوآل و دو دختر بجای مانده است. مخلوم امین فهیم از مقامات ارشد حزب در مورد وصیت نامه بی نظیر بوتو گفته است که بنا به توصیه بی نظیر آصف علی زرداری رهبر حزب خواهد بود.

آصف علی زرداری ضمن معرفی پسرش به عنوان رهبر حزب از مردم خواست تا منبعد او را با عنوان بیلاوآل بوتو زرداری بنامند.

بیلاوآل نوزده ساله با حضور در کالج کرایست چرچ، در حقیقت در همان مسیری قدم برمی‌دارد که ذوالفقار علی بوتو، پدر بزرگش که اولین نخست وزیر منتخب پاکستان و مؤسس حزب مردم بوده گام برداشت.

بیلاوآل بوتو زرداری که برای اولین بار در جمع خبرنگاران و مقابل لنز دوربین ظاهر می‌شد گفت: مادرم همیشه می‌گفت «دموکراسی بهترین انتقام است.» در سال ۲۰۰۴ از او پرسیده شده بود که آیا تمایلی به ورود به عرصه سیاسی پاکستان دارد یا خیر. او پاسخ داد: «ببینم چه می‌شود. نمی‌دانم. من می‌خواهم به مردم پاکستان کمک کنم، در نتیجه وقتی تحصیلاتم تمام شد در این باره تصمیم خواهم گرفت.»

اما به نظر می‌رسد او بسیار زودتر از آنچه انتظار داشت مجبور به تصمیم‌گیری شده است.

مترجم فرصت را مغتنم دانسته ضمن آرزوی بازگشت صلح و ثبات و آرامش به کشور پاکستان برای آن بانوی بزرگوار طلب آمرزش می‌نماید.

علیرضاعتاری

دیماه ۱۳۸۶

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

مقدمه نویسنده

من این زندگی را انتخاب نکردم بلکه این زندگی است که مرا انتخاب کرده است. در کشور پاکستان به دنیا آمدم و زندگی در برگیرنده حالات مختلفی از ناآرامیها، ناملایمات و لحظات غم انگیز و در عین حال پیروزیها و اوقات خوش است. پاکستان یک بار دیگر مورد توجه جهانیان قرار گرفته است. تروریست‌ها تحت پوشش و با نام اسلام ثبات و آرامش این کشور را خدشه دار کرده‌اند. نیروهای دموکراتیک بر این باورند که تقویت و توسعه اصول آزادی موجب ریشه کن شدن و حذف تروریسم خواهد شد. ترس و نگرانی از دست دادن قدرت شرایط و فرصتها را به گونه‌ای رقم زده تا آتش تروریسم روشن تر و نیروها و عوامل طرفدار توسعه و پیشرفت به حاشیه رانده شوند.

پاکستان را نمی‌توان با سایر کشورها مقایسه کرد. زندگی مرا نیز نمی‌توان همچون زندگی سایر افراد معمولی و آرام فرض کرد. پدر و دو برادرم کشته شدند. مادرم، همسر من هر کدام مدتی را در زندان به سر بردیم. از طرفی، برای مدت‌های زیادی در تبعید بودم. علی‌رغم مشکلات طاقت فرسا و غمها و نگرانی‌هایی که داشتم، همچنان احساس رضامندی دارم. از این جهت رضامند و خشنود هستم که توانستم با درهم شکستن و نابودی بسیاری از سنت‌ها و افکار عجیب و غریب و طی انجام انتخاباتی

سالم به عنوان اولین بانوی مسلمان نخست وزیر انتخاب شوم. نقش و تأثیرگذاری زنان مسلمان و انجام انتخابات برای مدتها مورد توجه محافل سیاسی جهان بود. با تلاش‌هایم ثابت کردم که زن مسلمان می‌تواند به عنوان نخست وزیر انتخاب شود و ضمن حکومت بر این کشور، رفته رفته قلوب مردان و زنان پاکستان را نیز اشغال نماید. از توجه و محبت ملت پاکستان نسبت به اینجانب بسیار سپاسگزارم.

در حالی که بحث و تبادل نظر بین طرفداران اصلاحات و پیشرفت کشور از طرفی و افراطیون از سوی دیگر ادامه دارد، باید اذعان نمایم که از زمان به قدرت رسیدن و سوگند خوردنم در دوم دسامبر سال ۱۹۸۸ تاکنون شاهد گسترش و پیشرفت‌های عظیمی در بین زنان مسلمان سراسر دنیا هستیم.

با نگاهی به تاریخ جهان به این باور و نتیجه می‌توان رسید که در واقع تعداد افرادی که توفیق داشته‌اند موجب ایجاد تغییراتی در دنیا شوند چندان هم زیاد نیست؛ افرادی که بتوانند دوران پیشرفت و نوآوری و تمدن را به کشوری بیاورند که صرفاً در ابتدای راه و پیرو اصول اولیه است. کشوری که نقش زنان در آنجا آنچنان حائز اهمیت نیست و در نهایت تغییرات و امید تازه‌ای ایجاد کرد که میلیونها نفر از مردم آنجا هرگز حتی نسبت به انجام تغییر امیدوار نیز نبودند.

با نگاهی به تاریخ زندگییم به این نتیجه می‌توان رسید که این شیوه زندگی الزاماً مورد انتخاب من نبوده است، اما باید بگویم که زندگیم مملو از فرصت‌ها، مسئولیت‌ها و شرایطی برای ادای تکلیف بوده است. قاطعانه بگویم بر این احساس و باورم که باید در آینده شاهد مبارزات و تغییراتی در کشور پاکستان و زندگیم باشم.

بیست سال پیش و در آستانه بروز تحولاتی در زندگیم که مصادف با ترور پدرم، زندانی شدن خودم و مسئولیت‌پذیری بیشتری برای ورود و انتخاب عرصه یک زندگی توأم با مبارزه و عالم سیاست بود، هرگز انتظار خوشوقتی، عاشق شدن، ازدواج کردن و بیچه دار شدن را نداشتم. همچون الیزابت اول، ملکه انگلستان که در دوران خودش متحمل ناامیلاتی در زندگی بوده و همچنان مجرد ماند، من نیز هرگز حتی فکر ازدواج کردن را نیز نمی‌کردم. اما باید گفت مقدر شده بود که زندگی شخصی من به گونه‌ای دیگر رقم بخورد که من اصلاً انتظار آن را نداشتم. علی‌رغم رویایی با شرایط

و جریانات بسیار سخت، من توانستم از دواج بسیار موقفی داشته باشم. با خشتودی اعلام می‌نمایم که همسر من طی نوزده سال گذشته با شجاعت و وفاداری کامل نسبت به من در کنارم بوده است. طی این سالها و در زمان حضور در دفتر نخست‌وزیری و یا به عنوان زندانی سیاسی که البته بخشی از آن متوجه در کنار من بودن او می‌باشد، با هم زندگی خوشی داشته‌ایم. با وجود جدایی و به دور ماندن از یکدیگر و حتی تلاش برای ایجاد اختلاف بین ما و در رو قرار دادنمان، باید اعتراف کنم که علاقه ما نسبت به یکدیگر بیشتر شده است.

نه، این زندگی نبوده است که من آن را انتخاب کرده باشم، اما به جرأت اعلام می‌کنم که هرگز جای خودم را با زن دیگری در این دنیا عوض نخواهم کرد.

به عنوان یک زن پاکستانی مسلمان، به میراث مذهبی و فرهنگی این کشور بر خود می‌بالم. نسبت به اسلام - دین تحمل و شکیبایی و کثرت‌گرایی - متعهد و وفادار بوده و از اینکه شاهد بی‌مهری‌هایی از سوی تروریست‌ها نسبت به این دین لرزشمند هستم، نگرانم. من می‌دانم که اینجانب نیز بخشی از مجموعه‌ای هستم که طالبان و القاعده نیز خود را جزء این کل می‌دانند. من به عنوان یک زن مسلمان سیاستمدار برای آوردن و توجه به پیشرفت و توسعه، از تباطات و تعلیم و تربیت و نوآوری به پاکستان مشغول مبارزه هستم. بر این باور و اعتقاد هستم که اگر چنانچه حکومت پاکستان مبتنی بر دموکراسی باشد، این کشور مورد توجه و تقلید یک میلیارد مسلمان واقع شده و آنها بر همین اساس نسبت به بعضی از افکار خود تجدید نظر خواهند کرد.

تمام تلاشهای سیاسی که در طول دوران مبارزاتم داشتم، برای رسیدن به شرایطی برتر بوده است. مبارزات من چیزی به جز تلاش در راستای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی نبوده است و این عوامل استثنایی از نظر من ارزش مبارزه و وقت گذاشتن را داشته‌اند. اما من معتقدم که وضعیت من به عنوان یک زن کارها و امور مورد نظر و مسئولیت‌ها را قدری دشوارتر می‌ساخت.

باید در نظر داشت که زندگی در دیای پیشرفته و امروزی بعضاً ناملازمات و نگرانی‌هایی را برای جوامع زنان در پی دلرد. هنوز باید تلاشهای زیادی انجام دهیم تا ثابت کنیم که با مردان برابر هستیم. ما باید ساعات طولانی به کار پرداخته و فداکاری‌های

زیادی در زندگی انجام دهیم. از جنبه‌های مختلف احساسی نیز ما باید مراقب خود باشیم تا از انتقادات و اعتراضات و بعضی اوقات حملات مردان خانواده‌های خود در امان بمانیم. متأسفانه هنوز بسیاری از افراد جامعه ما بر این تصور هستند که مردها باید بر زندگی زنان کنترل کامل داشته و با ایجاد فشارهایی این مسأله را هدایت می‌کنند.

باید در نظر داشت که صرف مطرح کردن انتقاد و شکایت داشتن نسبت به ما اجرا کافی نیست، بلکه به جدیت اعلام می‌دلرم که باید با این مقوله مبارزه کرد و بر آن پیروز شد. از مادرم به خاطر تعلیم و تأکید این موضوع که وی معتقد بود دوران حاملگی برای زن صرفاً یک تغییر بیولوژیکی است و نباید ادامه راه و مسیر زندگی عادی به خاطر آن دچار مشکل شود، سیاست‌گذارم. توصیه‌ها و سفارشات مادرم موجب می‌شد تا در طول دوران حاملگی، بسیاری از ناملایمات روحی و بعضی اوقات جسمانی را به دست فراموشی بسپارم. در این زمینه باید بگویم که رعایت شرایط بارداری برای یک زن و الزام حضور در مراکز نظامی جهت بازدید و همزمان فردی فعال بودن در امور رسیدگی به مسائل کشور، کار ساده‌ای نیست. با عنایت به این موضوع لازم بود که به طور مرتب از وضعیت و شرایط جسمانی خودم مطلع باشم. از اینکه در آن دوران زیر نظر فردی متخصص بنام دکتر «فردی ستنا» (Freddy Setna) بودم و از سویی به توافق رسیده بودیم که ملاقات‌هایم با ایشان کاملاً پنهانی باشد، احساس خوشبختی می‌کردم.

دلرای سه بچه دوست داشتنی به نامهای بیلاوآل، بخت آور و آصفه هستیم. در کنار آنها بودن به من احساس شادمانی و خوشبختی می‌دهد. در حالی که من در سال ۱۹۸۸ انتظار به دنیا آمدن اولین فرزندم بیلاوآل را می‌کشیدم، دیکتاتور نظامی وقت، پارلمان را منحل و به دنبال برگزاری انتخابات سراسری در پاکستان بود. از نظر او و سایر هم‌زمانش یک زن حامله نمی‌توانست در مبارزات انتخاباتی حضوری مؤثر و فعال داشته باشد. اما آنها کاملاً در اشتباه بودند. من تصمیم به حضور مؤثر در این انتخابات داشتم و این کار را نیز کردم. درست زمان کوتاهی بعد از به دنیا آمدن بیلاوآل در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۸ بود که من فاتح این انتخابات شدم. به جرأت می‌گویم که تولد بیلاوآل یکی از شادترین روزهای عمر من است. علی‌رغم پیش‌بینی‌هایی مبنی بر اینکه این زن مسلمان نمی‌تواند قلبها و اذهان مردم کشور را تسخیر کند، من فاتح این انتخابات بودم و این مهم در

آن دوران بسیار بحث انگیز و قابل تأمل بود.

مدت کوتاهی پس از انتخابم به عنوان نخست وزیر پاکستان، مادرم مرا تشویق به آوردن دومین بچه ام کرد. مادرم بر این اعتقاد بود که يك مادر قبل از بی بردن به نگرانی های احتمالی در رابطه با پرورش و رشد کودکان و در همان سالهای اولیه زندگی زناشویی باید دلرای چندین ولاد باشد. تصمیم گرفتم به نصیحت خردمندانه او توجه کرده و آن را اجرا کنم.

در حالی که باردار شدم برای آوردن بچه دوم هنوز علنی نشده بود، ژنرالهای ارتش کشورم، تصمیم گرفته بودند تا برای ارائه گزارش آخرین وضعیت نظامی کشور مرا به ارتفاعات یخچالی سیاچن (Siachen) که در حقیقت بلندترین نقطه در پاکستان است، ببرند. شرایط بگونه ای بود که دو کشور پاکستان و هند در سال ۱۹۸۷ بر سر این منطقه تا مرز شروع جنگ پیش رفتند (یکبار دیگر و در سال ۱۹۹۹ وضعیت حاکم بر اوضاع سیاسی در کشور بدتر شده و تا مرز جنگ پیش رفت). این موضوع را پنهان نمی کنم که بخشی از نگرانی من بابت حضور در چنان ارتفاعاتی متوجه وضعیت نوزادی بود که با خودم داشتم. با دکتر متخصص موضوع را در میان گذاشتم و او به من اطمینان داد که خطری من و کودکم را تهدید نمی کند. دکتر برایم شرح داد که در صورت کمبود اکسیژن من می توانم از ماسک مخصوص استفاده کنم و در هر حال به کودک از این بابت آسیبی نخواهد رسید و بچه سلامت خواهد ماند. من به عنوان يك مادر و با توجه به توضیحاتی که دکتر داده بود، به این کار تن داده و عازم منطقه مورد نظر شدم.

حضور من به عنوان نخست وزیر در کنار نیروهای نظامی حاضر در ارتفاعات سیاچن، می توانست قوت قلبی برای ایشان باشد. مکان مزبور بسیار با شکوه و مجهز بود. دیدن و مشاهده یخچالهای طبیعی پوشیده از برف و یخ که هزاران سال دست نخورده باقی مانده بودند، در دل آسمان آبی شرایط ویژه ای ایجاد کرده بود که هر بیننده ای را تحت تأثیر قرار می داد. نبود سرو صدایی که مادر زندگی روزمره با آن روبرو هستیم، موجب شد تا فرصتی مجدد برای تفکر داشته و به دید تازه ای از زندگی برسیم. لز آنجا به راحتی می توانستم شاهد حضور نیروهای نظامی هند در مکانهای تعیین شده باشم. حضور جدی این نیروها به این معنا بود که رسیدن به صلح و آرامش می تواند دست یافتنی باشد.

از زمانی که حزب مخالف و رقیب در پاکستان متوجه برداری من شد، اوضاع قدری تغییر کرد. آنها سراغ رئیس جمهور رفته و از او خواستند تا مرا از قدرت کنترولزند. آنها برای تأیید و اثبات ادعای خود صرفاً اعلام داشتند که من به عنوان نخست وزیر ناچارم پس از وضع حمل برای مدتی مرخصی گرفته و در منزل بمانم. آنها تأکید کردند که در هنگام وضع حمل و بعد از آن دچار ضعف و سستی شده و ناچاراً توانایی رسیدگی به امور کشور را نخواهم داشت و در آن صورت وقفه در کار دولت و کشور ایجاد خواهد شد. برای اجرایی شدن این مهم، رئیس جمهور می توانست با پشتیبانی و حمایت نیروهای نظامی وارد عمل شده، من را به عنوان نخست وزیر عزل کرده و بعد نیز انتخاباتی برای این منظور ترتیب داده می شد.

به محض اطلاع از موضوع با سماجت و جدیت وارد معرکه شده و درخواست مخالفان را غیر منطقی دانسته و بر الزام رعایت قانون مبتنی بر اجازه مرخصی بعد از زایمان به زنان شاغل تأکید کردم (قانون مزبور در زمان حیات پدرم به تصویب رسیده بود). با صراحت اعلام داشتم که من نیز به عنوان یک زن و در قالب نخست وزیر می توانم از این حقوق مربوط به استفاده از مرخصی بعد از زایمان بهره مند شوم. اعضای کابینه ام با طرح این موضوع که احتمال بروز حادثه حتی برای مردان شاغل نیز منتفی نیست، نسبت به حمایت از مسأله اعلام آمادگی کردند.

مخالفان موضوع را رها نکرده و سعی داشتند با پریایی اعتصاب و تظاهرات در کشور، رئیس جمهور را تسلیم خواسته خود کرده و دولت را ساقط کنند. من نیز به محض اطلاع از قضایا تصمیمات و اهداف خود را داشتم. پدرم به من بارها تذکر داده بود که استفاده از زمان و فرصتهای مطرح در عالم سیاست اهمیت فراوانی دارد. سراغ دکترم رفته و ضمن مشورت با او متوجه شدم زمان به دنیا آمدن فرزندم نزدیک است. لذا از او اجازه خواسته تا با انجام عمل سزارین بچه را به دنیا آورم. در نتیجه این تصمیم بود که بنا داشتم فرزندم را قبل از شروع اعتصابات سراسری در کشور به دنیا آورم.

با توجه به آنچه اتفاق افتاده بود و عزم جدی برای ادامه راه، تصمیم گرفتم در اولین فرصت و پس از ایزینی با دوستان به دفتر نخست وزیر رفته و کارم را حتی با شور و نشاط و بردهای بیشتری نسبت به قبل ادامه دهم. ظاهر کار به گونه ای بود که حتی

نخستوزیر مرد نیز قادر به جمع آوری و هدایت سریع امور در آن دوره زمانی خاص نبود. پس از سر و سامان دادن امور، اعضای کابینه را احضار و ضمن مروری بر آخرین اخبار و حوادث کشور، پایتخت را به سمت بندر کراچی ترک کردم. در اولین ساعات صبح روز بعد، لژ خواب بر خاسته و با ماشین دوستم خودم را به بیمارستان رساندم.

ماشین مزبور در مقایسه با مرسدس بنز مشکی رنگی که برای انجام امور نخست وزیری لژ آن استفاده می کردم، بسیار کوچک بود. مأمور امنیتی که ظاهراً تازه متوجه قضایا شده بود، ضمن مروری بر آنچه اتفاق افتاده بود، مجدداً نگاهی لژ روی کنجکوی به من و ماشینی که درون آن نشسته بودم، انداخت. عمده حواس و توجه مأموران امنیتی به درب ورودی جلب شده بود و کاری به اتومبیل هایی که از در پشتی خارج می شدند، نداشتند.

با نزدیک شدن به بیمارستان ضربان قلبم بیشتر می شد. دکتر ستاد در آنجا منتظر ما بود. بعد از ورود به فضای بیمارستان و در حالی که مشغول پیاده شدن لژ ماشین بودم، متوجه تعجب همه کارکنان بیمارستان حاضر در صحنه شدم. خوب می دانستم که خبر بستری شدنم در بیمارستان خیلی سریع از طریق تلفن های همراه و پیجر به سراسر کشور و حتی خارج از آن مخابره خواهد شد (در بین کشورهای جنوب آسیا و منطقه خاورمیانه ما تا آن زمان اولین کشوری بودیم که تعداد زیادی تلفن همراه در سراسر کشور راه اندازی کرده بودیم). با توجه به اینکه خودم را از قبل آماده انجام عمل سزارین کرده بودم، يك سره به سمت اتاق عمل حرکت کردم. با توجه به اینکه مادرم و همسرم را نیز از قبل در جریان ماجرای بستری شدنم در بیمارستان قرار داده بودم، لذا منتظر دیدن آنها بودم. با توکل به خداوند متعال کار عمل جراحی شروع و بعد از مدتی متوجه شدم که به وسیله چرخ مخصوص حمل بیمار در حال جا به جایی به اتاق خصوصی هستم. پس از استقرار در تخت، صدای شوهرم را شنیدم که گفت: این يك دختره. در حالی که از صمیم قلب خوشحال بودم، به صورت مهربان مادرم خیره شدم. نام فرزندم را «بخت آور» گذاشتم که به معنای کسی است که حامل بخت و اقبال خوش است. مادرم پس از شنیدن این اسم به آرامی گفت: «دخترم، خیالت راحت باشد که اعتصابی برپا نشده و مخالفان نیز سر جای خود نشستند.»

هزاران پیام تبریک از سراسر دنیا دریافت داشتیم. سران دولتها و سیاستمداران و بسیاری از مردم عادی با ارسال پیامهای تبریک و تهنیت، خود را در شادی من سهیم دانستند. لز دید بسیاری از زنان جهان و به ویژه زنان کشورم، بودن در چنان شرایطی مهم بود، چرا که من توانسته بودم چه در مقام نخست وزیر که دلرایی مشغله فرلوانی است و چه در مقام مادری که فرزندى جدید به دنیا آورده بود، موفق باشم. روز بعد از به دنیا آوردن فرزندم به دفتر نخست وزیرى رفته و با صدور و ابلاغ دستورات لازم و امضای لوراقى که به دفتر آورده شده بودند، حضورم را تأیید و تثبیت کردم. با مروری بر اخبار و تاریخ گذشته و همچنین زمان معاصر به این نتیجه رسیدم که هیچ زنى با شرایط من و روز بعد از زایمان به سر کار نرفته است. چه کسی می داند، شاید شرایط برای نخست وزیران زن آینده به گونه ای دیگر رقم خواهد خورد.

بخت آور در ژانویه ۱۹۹۰ به دنیا آمد. هفت ماه بعد یعنی در ششم آگوست همان سال و در حالی که افکار عمومی در دنیا متوجه اشغال کویت توسط عراق شده بود، رئیس جمهور به شیوه ای غیر دموکراتیک دولت مرا برکنار ساخت. در پی این ماجرا همسر مرا بنا به اتهامات واهی دستگیر و اورا روانه زندان ساختند. مادرم به من پیشنهاد کرد بهتر است فرزندانم را روانه خارج از کشور سازم. برای من به عنوان مادر دل کندن از جگر گوشه هایم «بیلاوآل» که در سپتامبر سال ۱۹۹۰ دو سالش تمام می شد و بخت آور که هنوز يك سالگی او به اتمام نرسیده بود، کار ساده ای نبود. خواهرم که در آن زمان در لندن زندگی می کرد، به محض با خبر شدن از تصمیم من مبنی بر اعزام کودکانم به خارج از کشور آنها را با اشتیاق پذیرفت. بسیاری از خویشاوندان من طی سالیان گذشته و در پی فرصت های به وجود آمده به خارج از کشور مخصوصاً به کشور انگلستان رفته بودند. پس از بازگشت از لندن و با شنیدن اخبار مربوط به کودکانم که به طور دائم برای من می گریند، غم و اندوه و آشفتگی روحی دائمی به سراغم آمده بود. طی تماسهای مکرر تلفنی بین من و خواهرم در انگلستان، او همواره به من دلگیری می داد که جای نگرانی وجود ندارد و خیالم از بابت حضور کودکانم در لندن راحت باشند. به جرأت اعلام می کنم که الآن و بعد از گذشت چند سال از آن ماجرا هنوز دچار پاره ای تألمات روحی ناشی از آن دوران هستم.

با سقوط دولت من، شهر بندری کراچی عملاً دچار آشوب و هرج و مرج شد. تروریسم به اشکال و در قالب‌های مختلفی ظاهر شده بود. مردم بی‌گناه در حالی که در دفاتر کاری خود حضور داشته و یا در حال عبور و مرور از خیابانها بودند، قتل عام می‌شدند. بعد از مدت زمان کوتاهی از اعزام فرزندانم به خارج از کشور به این نتیجه رسیدم که حق با مادرم بوده است، اما کابوس‌های شبانه‌ای که عمدتاً به خاطر نبودن کودکان در کنارم به سراغم می‌آمد را هرگز فراموش نکرده‌ام.

در آن زمان به اتفاق مادرم در اسلام آباد زندگی می‌کردم. همسر من نیز که با پیروزی در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۰ موفق به حضور در پارلمان شده بود، بنا به احکام صادره از سوی محاکم قضایی ناچار بود تحت شرایط بازداشت در منزل به سربرد. با توجه به شرایط پیش آمده نمی‌خواستیم موجبات ناراحتی بیشتر مادر و همسر را به وجود آوریم، اما آنها با زیرکی خاصی متوجه نگرانی روحی من از بابت فرزندانم که در کنارم نبودند، می‌شدند. احساس کردم که من عملاً آنها را تنها گذاشته و ترک کرده‌ام و این موضوع می‌توانست موجب بروز اختلالاتی در رشد آنها شود.

در سال ۱۹۹۱، از فرزندم بیلاوآل در مرحله کودکستان در منطقه کوئین گیت (Queen Gate) ثبت نام شد. در آن زمان بخت آور یک ساله بود و من به طور دائم به آنها که در کنارم نبودند، فکر می‌کردم. به سمت لندن پرواز کردم و پس از ورود به آنجا بیدرنگ سراغ آپارتمان خواهرم صنم رفتم. بازدن زنگ در متوجه صدای گریه فرزندم شدم. این صدا شبیه صدایی بود که من برای مدتها و طی کابوسهای شبانه آن را می‌شنیدم. با عجله فرزندم را در آغوش کشیدم. پسر من را نیز به طرف خودم بردم. به خواهرم گفتم که دیگر طاقت نداشته و تصمیم دارم بخت آور را با خودم به پاکستان ببرم. خواهرم با شنیدن موضوع تغییر حالت داده و گفت نمی‌خواستیم موجب نگرانی تو شوم اما واقعیت این است که این بچه برای ماههاست که مرتب گریه می‌کند.

بدون هر حرفی بچه‌ها به گفتگو بین ما گوش می‌دادند و چنین به نظر می‌رسید که آنها با برگشتن به پاکستان و بودن در نزد مادرشان موافق هستند. تا زمانی که زنده‌ام هرگز آن لحظه‌ای را که بیلاوآل با پیراهن سفید، شلوار آبی راه‌راه، جورابه‌های سفید و کفش سیاه خود در کربلور منتظر بود را فراموش نخواهم کرد. لوبه من خیره شده بود و با صبوری

و در حالی که چشمانش حکایت از وضعیت روحی و روانی وی داشتند، نگرانش را ابراز می‌داشت. او در تعجب بود که چرا من به خودم جرأت داده‌ام و وی را در آنجا گذاشته‌ام. به واقعیت این است که هیچ مادری نباید بچه دو ساله اش را از خودش جدا کند و از طرفی هیچ بچه‌ای نیز نباید فکر کند که چرا مادر بین او و دیگری تمایز قائل شده و وی را رها کرده و دیگری را با خود برده است.

بنابراین ضرورت، من مرتکب این عمل شدم و در حالی که بخت آور را در بغل گرفته بودم به سمت فرودگاه هیثرو (Heathrow) لندن حرکت کردم. دخترم در طول مسیر مرا بغل گرفته بود. به سمت هواپیمای خط هوایی بین‌المللی پاکستان رفته و در جای خودم نشستم. در طول ۹ ساعت پرواز دخترم بخت آور حتی یک بار نیز گریه و ناآرامی نکرد. او بیشتر این مدت را در حالی که مرا بغل کرده بود، در خواب به سر برد. هنرمند با سابقه و مشهور پاکستان بانو نورجهان (Noorjahan) نیز در این پرواز حضور داشت. او که در کنار من نشسته بود و از اینکه این بچه در طول پرواز چنین آرام بود، کاملاً شگفت زده شده بود و گفت: «من هرگز در طول زندگی‌م شاهد چنین صحنه‌ای نبوده‌ام.»

پدر و مادر همسرم تصمیم گرفتند تا در لندن مانده تا به خواهرم که عملاً عهده‌دار نگهداری از پسرم بیلاوآل شده بود، کمک کنند. من از تصمیم به جای آنها بسیار خرسند شدم چرا که آنها می‌توانستند ذهن بیلاوآل را با بردن بچه به هاید پارک (Hyde Park) و دانه دادن به لردک‌ها و سنجاب‌ها مشغول سازند.

سقوط دولت منتخب حزب مردم پاکستان در سال ۱۹۹۰، مبارزات انتخاباتی، جدایی و دوری از فرزندان، انتقادهای آزار و اذیت علیه خویشاوندان و حزبی که من عضو آن بودم و مسائلی از این قبیل موجب شدند تا وزنم به طور محسوس کاهش یابد. در بهار سال ۱۹۹۲ بود که من متوجه شدم که باردار هستم. از اینکه می‌دیدم فرصتی پیش آمده تا تعداد اعضای خانواده‌ام بیشتر شوند، بسیار خوشحال بودم. متأسفانه پاکستان در آن زمان در وضعیت خوبی قرار نداشت. شهر بندری کراچی وضعیت بحرانی داشت و ارتش آماده می‌شد تا عملیاتی در آنجا انجام دهد. امور مربوط به حزب قومی مردمی به نام «جنبش مهاجر قومی» (Muhajir Qaumi Movement)، منتهی به پاره‌ای ناملایمات و بعضاً خونریزی شده بود. دولت نواز شریف (Sharif Nawaz) از این وضعیت به نام تلاش برای

خودمختاری و به وجود آمدن ایالت جدیدی به نام جناح پور (Jinnahpur) یاد کرد. لرتش با آغاز سرکوبی نقشه‌هایی در لرتباط با ایالت جناح پور و در راستای امیال افرادی که موضوع را پیگیری می‌کردند، منتشر ساخت. اما اغلب شهروندان که بنا به دلایلی بسیاری از آنها درگیر مباحث مربوط به خونریزی شده بودند، تصور دیگری از ماجرا داشتند.

با ورود تانک‌های لرتش و درهم شکستن دروازه‌ها و موانعی که در ابتدای خیابانها توسط اعضا و طرفداران جنبش مهاجر قومی جهت گیر انداختن مردم برپا شده بودند، پاکستان وارد مرحله جدیدی از بحران شد. نخست وزیر تحت تأثیر شیوه حکومتی عربستان سعودی قرار گرفته بود و تمایل داشت نظر دولتمردان را به سمت آن کشور جلب نماید. لومی خواست بالرائه لایحه‌ای به مجلس از نمایندگان مجلس تقاضا نماید تا حکومت کشور به نفع شیوه جاری حکومتی در عربستان سعودی متمایل شده و تغییر شکل پیدا کند. اعضای حزب من بلافاصله پس از مطلع شدن نسبت به موضوع آن را در سنارد کردند. اما زمان چیز دیگری می‌گفت و نخست وزیر در سال ۱۹۹۴ از اکثریتی معادل دو سوم نمایندگان مجلس و حمایت ایشان برخوردار بود. شرایط کم کم به سمت اسلامی شدن و از نوعی که نخست وزیر دنبال آن بود، تغییر می‌یافت.

مردم در خارج از محیط پارلمان نظر دیگری داشتند و اکثریت آنها مخالف این تصمیم بودند. آنها در آن دوران همچون سایر مواقع بحرانی کشور تمایل به اجرا در آوردن سیاست‌ها و خط مشی قائد اعظم محمد علی جناح داشتند، هر چند تعدادی از مقامات بلندپایه نظامی از نخست وزیر که در آن دوران از دو سوم رأی مجلس برخوردار بود، حمایت می‌کردند.

عدم مسئولیت‌پذیری مقامات و مسئولین مالی مقامات کشور و شرایط بد اقتصادی، زندگی مردم را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود. مراکز مختلف قدرت که در زمان دولت حزب حاکم بسته شده بودند، یکی پس از دیگری ظاهر می‌شدند. فساد، دروغ‌گویی و افتراء تیترا لول نشریات سراسر کشور شد. انفجاری در پی در مرزهای مشترک بین هند و پاکستان روابط دو کشور را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. اسلام آباد مورد انتقاد شدید دهلی نو قرار گرفت. در آن دوران اولین حمله نسبت

به ساختمان مرکز تجاری جهان در نیویورک در سال ۱۹۹۳ اتفاق افتاد. پاکستان نیز از انتقاد جهانیان نسبت به متهم کردن این کشور مصون نماند و کم کم شرایط به گونه‌ای پیش می‌رفت که مهر دولت تروریست بر این کشور زده می‌شد.

احزاب مخالف پاکستان ضمن تلیق با یکدیگر اجتماع بزرگ موسوم به «اتحاد دموکراتیک پاکستان» را به وجود آوردند. گروه مزبور در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۲ خواهان برگزاری تجمع اعتراض آمیزی در شهر راولپندی شدند.

در آن زمان به قدری لاغر شده بودم که هرگز کسی تصور نمی‌کرد من بتوانم مجدداً بلودار شوم. علی‌رغم کاهش وزن، من همچنان احساس سلامتی و شادابی می‌کردم. درخواست تجمع و اعتراض گروه‌های مخالف علیه دولت موجب ایجاد نیروی مضاعف در من شد. چیزی نگذشت که مردم سراسر کشور به ندای برپا کنندگان تجمعات اعتراض آمیز پاسخ مثبت دادند. مردم از چهار گوشه پاکستان خود را آماده می‌ساختند تا به سمت شهر راولپندی حرکت کرده و برای حضور در تجمعات اعتراض آمیز آنجا حاضر شوند. مردم تصمیم گرفته بودند تا قدرت خود را به نمایش در آورند. هدف اصلی از این گردهمایی اعتراض آمیز برقراری دموکراسی، جواب دندان‌شکن نسبت به روی کار آمدن عده‌ای خاص و نگرانی نان و مایحتاج غذایی بود.

در آستانه این نشست اعتراض آمیز بود که متوجه شدم رژیم تصمیم گرفته است قاطعانه و با اعمال زور در مقابل این افراد ایستادگی کند. خطاب به ناهیدخان مشاور سیاسی‌ام گفتم که «دولت قصد دارد با شلیک گاز اشک‌آور جلوی این تظاهرات را بگیرد.» شدیداً نگران بچهام بودم. ناهیدخان به قصد تهیه ماسک مخصوص گاز اشک‌آور از آنجا خارج شد. یکی از آشنایانم قول داد که در اولین فرصت ماسک مخصوص گاز اشک‌آور درست همانند ماسکی که نیروهای نظامی با خود داشتند تهیه کند، اما بعداً به من خبر دادند که او در انجام این کار یعنی تهیه ماسک مخصوص گاز اشک‌آور موفق نبوده است. لذا تصمیم گرفتیم که با خود حوله خیس داشته باشیم. جمعیت کثیری از مردم حوالی نیمه‌شب در اطراف خانه من گرد هم آمده بودند. باروشن‌تر شدن هوا متوجه شدم که خانه‌ام در محاصره سیم‌های خاردار قرار گرفته است. در حالی که رهبران احزاب مخالف به داخل محل سکونت‌م آمده بودند، به اتفاق تصمیم به خروج از خانه گرفتیم. نیروهای

پلیس نیز که از قبل پیش‌بینی این کار را می‌کردند، با باتون‌های برقی به سمت ما حرکت کردند. تعدادی از رهبران احزاب مختلف که قصد حمایت از ما داشتند، با برخورد با سیم‌های خاردار مجروح شدند.

گروه کوچکتري از ما تصمیم گرفتیم ضمن عبور از سیم‌های خاردار و یافتن ماشینی مناسب به سمت خیابانهای اصلی شهر حرکت کنیم. با توجه به اینکه پلیس دنبال ما و یا شاید بهتر بگوییم من می‌گشت، لذا تصمیم ما بر آن شد تا سرهای خود را پایین انداخته تا به راحتی شناسایی نشویم. یکی از ماشینهای مورد نظر ما با سیم‌های خاردار برخورد کرده و گیر افتاد، به طوری که دیگر قادر به حرکت نبود. ماشینهای دیگری نیز در آن حوالی وجود داشتند که ما یکی را انتخاب کردیم. اتومبیل مزبور متعلق به یکی از هزاران نفر از اعضای حزب ما بود. او اتومبیل جیب خود را در اختیار ما قرار داد. در نهایت قرار شد مالک قاسم (Malik Qasim)، رهبر گروه قاسم، اصغر خان (Asghar Khan)، مارشال نیروی هوایی، وزیر خارجه فعلی، خورشید کاسوری (Khursheed Kasuri)، مشاور سیاسی ام‌ناهد خان و همسر وی سناتور صفر عباسی (Safdar Abbasi) و افسر و محافظ اینجانب منور سهروردی (Munnawar Suhrawardy) که در سال ۲۰۰۴ ترور شد - به اتفاق هم سوار ماشین جیب شویم.

با خروج از اسلام آباد متوجه شدیم که موانع و سیم‌های خاردار فقط در اطراف آنجا وجود داشتند. با ورود به راولپندی و عبور از خیابانهای کوچک آن با مردمی رو به رو شدیم که با دیدن ما غرق در شادی و هیجان می‌شدند. مردم با سر دادن شعارهایی علیه دولت به سمت اتومبیل ما حرکت می‌کردند. به سمت پارک باغ لیاقت (Park Liaquat Bagh) در راولپندی که محل تجمع و دیدار اصلی گروهها و مردم با یکدیگر بود، حرکت کردیم.

بعد از مدتی یکی از افسران پلیس معتمد به من اطلاع داد که مأمورین وقتی خبر حضور ما در راولپندی مخابره کردند، آنها این خبر را باور نکرده و به آن خندیدند. اما ظرف مدت چند دقیقه بعد از اعلام این خبر آنها برای تأیید خبر حضور و یا عدم حضور در آنجا به تکاپو افتادند. آنها به این نتیجه رسیدند که خبر درست بوده است. پس از دریافت صحت و سقم این خبر ماجرای تعقیب و گریز در خیابانهای راولپندی آغاز شد. به سمت ماشین جیب ما از همه طرف گاز اشک‌آور پرتاب می‌شد. صدای آژیر

ماشین‌های پلیس در همه جا شنیده می‌شد. صداهای ایجاد شده در کنترل ماشین‌های زیاد پلیس جمعیت حاضر در صحنه را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌داد. تعقیب اتومبیل‌ها توسط ماشین‌های پلیس تداعی کننده فیلم «جیمز باند» و یا «شاهد»، یک فیلم «هالی وودی» برای همگان بود.

مردمی که در خیابانها بوده و با دقت همه چیز را زیر نظر داشتند، ظاهراً تصمیم گرفته بودند بدون توجه به حضور این تعداد پلیس، خود را به اتومبیل حامل ما نزدیک سازند. وضعیت به گونه‌ای بود که افراد پلیس ظاهراً عصبانی شده بودند و به صورت پیلانی گازهای اشک آور به سمت مردم پرتاب می‌کردند و از طرفی با باتون‌های برقی به سمت جمعیت حمله ور شدند. ظاهراً به آنها دستور داده شده بود که به هر قیمتی جمعیت را متفرق سازند. با مشاهده انفجار گازهای اشک آور به سرعت مسیر اتومبیل را عوض کرده و به سمت خیابانهای دیگر شهر می‌رفتیم. صدای شمارها و هیجان مردم، فضای اطراف را پر کرده بود. پلیس و تجهیزات بیشتری جهت کنترل اوضاع فراخوانده شدند. بر اساس شواهد و قراین چنین به نظر می‌رسید که آنها قصد دارند موانعی را در خیابانها قرار دهند. پلیس در شرایط پیش روی تصمیم گرفته بود به طور مستقیم گاز اشک آور را به سمت ماشین‌ها شلیک نماید و لذا شیشه جلوی ماشین جیب ما هدف قرار گرفت. شیشه جلوی ماشین ما بر اثر اصابت گاز اشک آور در هم شکست. راننده اتومبیل که بر اثر استنشاق گاز اشک آور و ضربه حاصل از برخورد کیسول به شیشه جلو دچار آسیب دیدگی جدی شده بود، در نهایت کنترل ماشین را از دست داد و ماشین بر اثر برخورد با مانع متوقف شد. در پی این ماجرا پلیس بی‌درنگ وارد صحنه شده و همه سرنشینان داخل اتومبیل و از جمله اینجانب را دستگیر کردند. بعد از گذشت چند ساعت از وقوع ماجرا و پراکنده شدن جمعیت ما را آزاد ساختند، اما باید گفت که وقوع این جریان تا حد بسیار زیادی موجب تضعیف رژیم حاکم شد.

اگرچه ممکن است استنشاق مقدر زیادی از گاز اشک آور در کنترل تألمات و نگرانی‌های روحی ربطی به بروز سایر امراض نداشته باشد، اما بعد از اتمام ماجراهای مربوط به آشوب و اعتصاب سراسری در پاکستان شدیداً دچار بیماری صفر شدم. ظاهراً وضعیت کیسه صفرا می‌ن‌رو به وخامت می‌گذاشت. با شرایط بدی رو برو بودم.